

نگاه فرهنگی ۲

تقویت نهادهای مدنی، زیر بنای فعالیت‌های داوطلبانه

به کمک آن، میزان و سطح چنین فعالیت‌های داوطلبانه‌ای را از زبانی کرد، حوزه عمومی است. از نظر اجتماعی، جوامعی که فعالیت‌های مدنی وان جی اویی وسیع و پر دامنه است، سالم‌تر هستند؛ به این معنی که تعامل و احترام متقابل میان افراد در این جوامع بیشتر است و نگاهداشتن حرمت در میان افراد این جوامع، بیشتر به چشم می‌خورد. چرا که وقتی انسان‌ها درگیر این فعالیت‌ها می‌شوند، احترام و تعامل مشتری میان‌شان شکل می‌گیرد. در غیر این صورت فردگرایی بسیار فراگیر و کشنده، دامنگیر آن جامعه خواهد شد. متأسفانه جامعه ما چنین شکلی به خودش گرفته و عرصه عمومی آن، عرصه بیگانگی است. در صورتی که فعالیت‌های داوطلبانه با چنین رویکرد فردگرایانه‌ای در تضاد است. در جامعه ما، از آنجایی که دولت‌ها در همه موارد دخالت می‌کنند و علاقه‌ای به شکل‌گیری فعالیت‌های داوطلبانه و صنفی ندارند و حتی آنها را تهدیدی برای خود می‌دانند، نمی‌توان به رویکرد جمعی که مقتضی چنین فعالیت‌هایی است، رسید. لازم‌ه افزایش چنین فعالیت‌های داوطلبانه و خیرخواهانه در جامعه این است که نهادهای فرهنگی قدرتمندی به‌وجود بیایند و زمینه‌های پیدایش آنها شکل بگیرد. لزومی ندارد که بخواهیم با توسل به زور یا اجبار با تبلیغات تلویزیونی و رسانه‌ای مردم را به چنین مسیرهایی بکشانیم. لذات‌ها را هدایت‌ناشدن به چنین جایگاهی که سازمان‌های مردم‌نهاد و رفتارها و فعالیت‌های خیرخواهانه در جامعه گسترش پیدا کند، شکل‌گیری فرآیندهای اجتماعی و ایجاد تقویت نهادهای مدنی است.



سعید معیدفر
جامعه‌شناس

صحبت درباره فعالیت‌های داوطلبانه و خیرخواهانه را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد. بخش اول جایگاه و گستره آن در کشورمان است؛ بخش دوم مقایسه میان چنین فعالیت‌هایی در کشور ما با کشورهای توسعه‌یافته و در نهایت، بخش سوم، رویکرد و روش‌های موثر برای پیشبرد چنین فعالیت‌هایی در کشور است. درباره جایگاه فعالیت‌های داوطلبانه در کشور ما، تعداد بنگاه‌ها، مراکز خیریه و «ان‌جی‌او»های زیادی برای کمک به هموعسان و افراد نیازمند، کم نیست. از آن جی اوهای بیماران سرطانی و کلیوی گرفته تا انجمن‌های خیریه جانبازان و معلولان ضایعه نخاعی و حتی ان جی اوهایی که کمک‌هزینه زندگی و ازدواج را برای خانواده‌های نیازمند، فراهم می‌کنند اما متأسفانه تعداد افرادی که با این مراکز در تعامل هستند و به‌طور داوطلبانه به فعالیت مشغولند، در کشور ما بسیار اندک هستند و تعداد کثیری از مردم نیز به هیچ وجه هیچ نوع کمک و فعالیتی در این زمینه ندارند.

درباره این موضوع، کشور ما در مقایسه با کشورهای توسعه‌یافته، به هیچ وجه دارای جایگاه و وضع مطلوبی نیست. شاید در بعضی از روزهای خاص مثل اعیاد و عزاداری‌ها، گستره چنین فعالیت‌هایی به‌صورت عمومی توسعه پیدا کند اما به‌طور کلی و در حالت عادی وضع مطلوبی ندارد. از طرف دیگر، یکی از شاخصه‌هایی که می‌توان

کرد و گفت شما با این نوع سوال و جواب کردن، جواب رهبری را چه می‌دهید؟ جواب بیت‌المال را چه می‌دهید؟ و... انگار بنده و کتابخانه ملی می‌خواهیم بر خلاف واقع این فرد را با این مصاحبه تبدیل کنیم به یکی از مفاخر ملی؟! اولاً که دکتر نصر، خب اندیشمند بزرگی است. ثانیاً سوال من این است اگر شما هم می‌رفتید اتاق طرف مصاحبه در واشنگتن، سوالات را بچطور شروع می‌کردید؟ غیر از این است که بنا بر دستورات اسلامی با ادب و احترام صحبت را شروع کنیم؟ کمی انصاف به خرج بدهیم.

جالب‌ترین خاطره‌ای که از پیگیری این سوره‌ها داشتید چه بود؟

خب ما وارد خانه‌های اینها می‌شدیم و در فرآیند جلب اعتماد از هر دری سخن می‌گفتم. تا جایی که به خانه ما در آمریکا هم زنگ می‌زدند که یک‌بار ماجرای جالبی پیش آمد. خانم مهناز افخمی (وزیر وقت مشاوری در امور زنان) یک‌بار زنگ زده بود خانه ما و به خانم گفته بود که بگو مهناز زنگ زد و گفت که مثلاً طرز درست کردن آش رشته این طور است و فلان. بعد به خانم گفته بود چرا حواست به حسین نیست که سرما خورده و از این حرف‌ها. بعد که رفتم خانه، خانم با عصانیت گفت این مهناز کیه زنگ زده؟ گفتم خانم جان این مهناز که صحبتش را می‌کنیم ۸۵ سالشه. جالب این که بعدا فهمیدم برای همسران ما، دست کم همسر نگارنده سن‌وسال خانم‌های طرف گفت‌وگو با من فرقی نمی‌کند! می‌گفت: در هر سن و سالی هم باشند نباید زنگ می‌زدا و در هر حال «مهناز» است و همسرم سخت عصبانی شده بود و می‌گفت یعنی دست‌پخت من بد است؟! البته می‌دانید تلاش مذبح‌خانه‌ای است توضیح دادن در این شرایط که گفتم خانم جان این اندکی صمیمیت وان هم با کسی که جای مادر بزرگ آدم است، اقتضای محیط پژوهشی است. بگذار کار تاریخ‌مان را بکنیم!

یا یک‌بار دیگر که در فاصله استراحت بین دو نوبت ضبط مصاحبه، با همسر یکی از مقامات قبل از انقلاب در پاریس صحبت می‌کردیم، پرسیدم بعد از انقلاب چه کار می‌کردید؟ گفت: ما طبق علاقه خودمان یک چیزهایی در ایران بساد گرفته بودیم. مثلاً شیرینی‌پزی، گلدوزی یا جواهرسازی و از این حرف‌ها. وقتی آمدیم این‌جا و پول‌های همراهمان هم تمام شد و دیدیم که اینجوری نمی‌شود. حالا خانمی که شیرینی‌پزی یاد گرفته بود رفت و قنادی ایرانی زد و خرج زندگی را می‌داد و آن یکی آرایشگاه ایرانی و... الی آخر. گفتم خب آقایان چکار می‌کردند؟ گفت آقایان که تیمسار بودند و وزیر و از این حرف‌ها. کسر شأن‌شان بود که کار کنند. گفتم پس چه کار می‌کردند؟ به طنز گفت آنها جلسه می‌گذاشتند که ایران رانجات بدهند و خندید.

برآیند تحلیل اینها از وقوع انقلاب ایران چه بود؟ اینها نوعاً پشیمان هستند از خطاهایی که رخ داده، آقای حسنعلی مهران که رئیس اقتصاد و رئیس بانک مرکزی بوده و حاضر به مصاحبه نشده، حرف جالبی می‌زد. می‌گفت این جوان‌های بعد از انقلاب توهم نگیردشان که مسا خیلی بالا بودیم و بدون اشتباه. گفت فرض کن که تیم ستارگان آنت میلان ما بودیم و انقلابیون روبروی ما تیم خیلی ضعیفی مثل شمشوک نوشهر. سوال اینست که چیزی شد تیم شمشوک نوشهر در مقابل آنت میلان ۸ بر صفر برد. آن‌هم نه با اختلاف یک گل و ۲ گل. اگر این قدر اختلاف سطح بازی بود پس چه شد که این نتیجه رقم خورد؟ پس نه ما این قدر قوی هستیم، نه اینها این قدر ضعیف هستند. ما کارهایمان در آخر منجر به سقوط شد. هیچ وقت در تحلیل خودتان، توانایی‌های حکومت پهلوی و فراموش نکنید. اما این حکومت با ناتوانی‌هایش و اشتباهاتش سقوط کرد، نه با توانمندی‌هایش. خیلی قشنگ گفت.

بدترین خاطره‌ای که در جریان انجام این پروژه داشتید چه بود؟

من بعد از این مصاحبه‌ها در آمریکا ۲۱ ماه بازداشت بودم. بدترین خاطرات من همان خاطرات زندان و بیماری ناشی از آن است. درواقع نمی‌دانم چرا به زندان افتادم. به من گفتند این نامه‌ای که سازمان ملل نوشته، جعلی است و طرفی که این را امضا کرده گفته یادم نمی‌آید این را امضا کرده باشم! خب حالا او پادش نمی‌آید، دبیرخانه سازمان ملل را برنویسد چک کنید، ببینید امضا شده یا نه. در طول این ۲ ماه نامه را پیگیری نکردند و همه چیز را از من پرسیدند؛ از بنیاد علوی گرفته تا پروژه تاریخ شفاهی تا تک تک آدم‌هایی که در گوشی من اسمشان بود. درحالی که نه دلیل بازداشت‌م را می‌دانم و نه دلیل آزادی‌م را. وقتی مرا گرفتند تا هفته‌ها نمی‌شد خبر بدهی که تو اصلاً چطور گم شده‌ای. اصلاً آنها در شرایط بازداشت، طبق قانون خودشان نباید از تو بازجویی کنند ولی خب می‌گویند همین است که هست. روز اول، زندان فردال تعطیل بود. خلاصه شب اول رفتم زندان شهر. می‌ترسیدم که بلایی سرم بیایند. دیدم یک غول هم روی تخت خوابیده که یک مترش از آن طرف تخت زده بیرون و یک مترش از اونور. رفتم دوش بگیرم آن قدر استرس داشتم که اشتباهی سه‌تکه خمیر دندان را به جای شامپو به سرم می‌زدم و مرتب دست می‌مالیدم به سرم و می‌دیدم کف نمی‌کند! اما متوجه نشدم شامپو نیست.

حرف آخر...

انگیزه من از انجام این پروژه این بود که احساس می‌کردم نظامی که رفقای من برایشان جانشان را از دست دادند، امروز دارند متهم می‌شوند و ما باید بر مدار انصاف از خودمان دفاع کنیم. اما متأسفانه مقدرات ما در استفاده از این گنج، به دست مدیران و انسان‌های کم‌حوصله‌ای افتاده که دراندیشی لازم را ندارند. اجازه بدهیم این کتاب‌ها در بیاید و بعد با انصاف قضاوت کنیم.



افراد مختلف چرا این قدر زیاد است؟ با یکی ۲۱ جلسه صحبت کرده‌اید و با یکی در حد ۳-۴ جلسه.

دلیل‌اش تلفیقی از چند ماجراست. وقتی شما خانه‌تان واشنگتن است و با طرف دیگری که خانه‌اش واشنگتن باشد مصاحبه کنید، اگر بگوید برو هفته دیگر بیام، شما هم می‌روید و با خیال راحت هفته دیگر برمی‌گردید. اما آن که خانه‌اش لس‌آنجلس است و می‌گوید برو هفته دیگر بیام، نمی‌شود رفت. آنهایی که در حوزه واشنگتن هستند بیشتر برایمان وقت گذاشتیم. امروز اگر کسی بخواهد این کار را انجام بدهد، هزینه زیادی خواهد داشت. در کشور ما نهادهایی داریم که میز و صندلی دارند و میلیاردها می‌گیرند و متأسفانه چیزی از آنها در نمی‌آید. آنچه انجام شده در حد بضاعت و توان جمعی و مقدرات ما بوده است.

واکنش این افراد بعد از گذشت سی‌و‌اندی سال از انقلاب در مورد حوز‌های تخصصی خودشان چه بود؟

فرق می‌کرد. مثلاً در دسیر زاهدی با کمال تعجب درباره سیاست خارجی ایران با درجه‌ای از ستایش صحبت می‌کرد و می‌گفت استقلال سیاست خارجی ایران ستودنی است و در آن دوره سفیر آمریکا خیلی در ایران نفوذ داشته ولی ایران الان قدرت منطقه‌ای است. حتی مسأله استقلال ایران را و این که مقامات خارجی نمی‌توانند در ایران دخالت کنند، ستایش می‌کرد. تا جایی که یادم هست امکان نداشت وارد این بحث شویم و ستایش نکند، حتی با الهی‌ا از انتقاد. یا مثلاً مهندس شیرازی (بنیانگذار صنعت گاز در ایران) که در بانک جهانی وابسته به سازمان ملل هم مدیر و کارشناس بسیار معتبری بود، در حوزه ضرب نفوذ گاز تمجید می‌کرد و می‌گفت اگر چه بهره‌وری در این زمینه پایین است ولی از عدالت سهم منابع در ایران پس از انقلاب بسیار تمجید می‌کرد. با آقای سپهبد

من در جریان مصاحبه چند بار دیگر ناخودآگاه گوشی را برداشتم و ماجرا ه‌بار تکرار شد و من هر بار معذرت می‌خواستم و ایشان هم خیلی مشکوک به من نگاه کرد و احتمالاً این گج‌بازی مرا به جای آن که به حساب خستگی و خواب‌آلودگی ناشی از سفر طولانی آمریکا به اروپا بگذارد، با قصد و هدف قبلی و منظور دار می‌دید! برای همین بار دیگر که گوشی‌اش را اشتباهی برداشتم عصبانی گفت «آقا اصلاً اون گوشی‌رو بدین به من!» گذشت و شد بعد از ظهر آن روز و صحبت تمام شد و آمدم بیرون. سوار مترو بودم که موبایل زنگ زد. یک لحظه شک کردم موبایل من که باتری‌اش تمام شده بود پس چطور زنگ می‌زند؟! تازه متوجه شدم من به اشتباه موبایلش را جای گوشی خودم گذاشته‌ام جیبم! طرف هم رفته بود مهمانی. حالا بیا اثبات کن که اشتباهی برداشتی. طرف می‌گوید من که صد بار گفتم این گوشی من است. من مانده بودم چطور گوشی را برسانم. خلاصه گفتم ببخشید شما گوشی‌تان پیش من است و آخرش این شد که متهم شدم که تو می‌خواستی شماره‌های گوشی مرا در بیاوری یا بشود بگذاری. بعدش هم گوشی را عوض کرد و دکتر مجیدی کلا اعتمادش سلب شد. در آن لحظه بر همه بدتم عرق سرد نشست. یعنی متوجه شدم چه خطایی کردم. این حوادث باعث می‌شود انسان حواسش را جمع کند و فکر نکند این پروژه یک شوخی است. من مانده بودم که خب من جای او، چه فکری باید بکنم؟ و این فاجعه‌آمیزترین شکل ممکن یک رابطه بود.

پته از عبدالعزیز مجیدی دو تا کتاب کم‌قصر چاپ شده‌اند.

در مورد آقای مجیدی اتفاقات با منزه زیاد افتاد. مثلاً می‌گفتم نظرتان در مورد دخالت پهلوی دوم در کار بر نامه و بودجه زمانی که شما رئیس‌اش بودید، چیست؟ می‌گفت نه، علیحضرت دخالت نمی‌کردند. ظهر شد و رفتم توی یک کافه‌ای همراه سبروس آموزگار (آخرین وزیر اطلاعات و جهانگردی در دولت شاپور بختیار) که خودش جزو مصاحبه‌شونده‌ها بود. در آن روز مجموعه‌ای از بحث‌های تاریخی در گرفت. آقای آموزگار گفت چسرا آن کارها را کردی؟ آقای مجیدی گفت سبروس! این را تا حالا صد بار گفتم. علیحضرت می‌گفت بکن، می‌کردیم، می‌گفت نکن نمی‌کردیم. در حالی که مجیدی جلوی دوربین با ما چیز دیگری گفته بود. اینها برای من تبدیل به سوال علمی شد که وقتی شما می‌دانید و طرف هم در جای دیگری به شما گفته که واقعیت چیز دیگر است، تو به‌عنوان تاریخ‌پژوه جایگاهت چیست؟ هر دو جلوی چشم تو شکل گرفته، اما برای یکی سند تولید شده و صوت و تصویرش ضبط شده و برای دیگری سند تولید نشده. پاورقی‌ها هم سند تاریخی تلقی نمی‌شود.

آقای دهباشی اختلاف حجم صحبت کردن با

نگاه فرهنگی ۳

تقویت وجدان جمعی، عامل گسترش روحیه داوطلبی

الهه ابراهیمی | داوطلب هلال‌احمر

کمک‌رسانی و داوطلبی به دورند و در واقع نوعی خودخواهی در میان آنها وجود دارد که افزایش این خودخواهی می‌تواند موجب مشکلات گسترده‌ای در آینده زندگی آنها و جامعه شود. به این ترتیب گسترش روحیه داوطلبی قبل از هر چیز نیازمند تقویت وجدان فردی در خانواده و مشکلاتشان فرغ شده‌اند. این درحالی است که زمانی بسیار پیش از این روزها، ما جامعه و مدنی‌ها، شکل‌گیری وجدان جمعی نبود. جامعه ما اما درحال حاضر در شرایطی است که وجدان جمعی آن به نوعی بیمار است و خیر و منفعت عمومی در آن دارای اهمیت است. این جاست که ما دست‌به‌خوابی محیط‌زیست می‌زنیم. هوا و آب را آلوده می‌کنیم و خود را در این خرابی‌ها نیز مقصر نمی‌دانیم. این جاست که جامعه ما هر روز بیش از پیش رو به انحطاط می‌رود و تنها کاری که انجام می‌دهیم سخن گفتن از این خرابی‌هاست. این درحالی است که اگر روحیه داوطلبی و وجدان جمعی ما بیدار بود، خودمان برای کمک به محیط زیست، به هموعانمان و همچنین معلم‌ها، باید کودکان را با این نگاه آشنا کنند و به آنها راه و رسم زندگی داوطلبانه و مزایای آن را آموزش دهند. این درحالی است که ما در حال حاضر شاهدیم که تعداد بسیاری از کودکان ما به دلیل تربیت نادرست، از روحیه

